

هشدار

شاهزاده رضا پهلوی

به

دانشجویان و آزادیخواهان

۲۸ آذر ماه ۱۳۸۸

هم میهنانم،

سیاست، بیش از هر پهنه دیگری از زندگی بشری، جایی ست برای آزمون و خطا و کسی که پا به عرصه سیاست می گذارد، باید پاسخگوی خطاها باشد و هنگامی که پاسخگو نبود، روشن است که از سوی مردمان آزاده، به حق، به چالش کشیده می شود؛ رژیم جمهوری اسلامی اما، نه استوار بر خرد انسانی، بلکه مدعی یک نظام الهی عاری از خطاست که انسان را در هیچ وجه اش موجودی واجد حق نمی داند، بلکه او را موجودی مکلف و در بند و بست زنجیره ای از تکلیف ها می انگارد؛

این رژیم، که به علت متکی نبودن به خرد خود - استوار انسانی و آزادی گزینش برآمده از آن، دو مفهوم «حق» و «قانون» را دور انداخته است و «تکلیف» و «ضابطه» را به جای آنان نشانده است، همزمان از بدو پیدایش اش خود را به سنت معصومانی کوک زده است که داو نمایندگی خصوصی شان را نیز دارد؛ بنابراین مسلم است خمینی، که حتی دولت موقت بازرگان را نیز دولت امام زمان نامید و بدینگونه جلوی هرگونه نقد و واپرسی از آن را گرفت، نمی توانست پایه گذار نظامی باشد که خود را برابندی از رای آزاد انسان ها و خدمتگذار زمین و زمینیان بداند؛ چنین رژیم شعبده بازی، که مفهوم شهروندی در آن، بنا برتعریف، به هیچ وجه محلی از اعراب ندارد، گوهر وجودی اش حکم می کند که سیاست ورزان را تا سطح قدیسان و معصومان بالا برد و انسان ها را، تا نهایت بی حقوقی پایین؛

اما هم میهنانم، این رژیم نیز، چون هر دستگاه حکومتی دیگری، در نهایت چاره ای ندارد جز سر فرو آوردن در برابر منطق زمین و تن در دادن به رای همگانی انسان های خود مختار. ما در ایران پسا جمهوری اسلامی یک چنین نظامی را خواهیم ساخت؛ نظامی استوار بر مبانی تمدن ایرانشهری که در اش نیکی همگانی برابندی باشد از یک همرایی ملی و رای آزاد انسان ها. نظامی، که با پذیرش مفهوم شهروندی و رعایت اصل حاکمیت مردم بر مردم، تعادل میان سود انسان و پاسبانی از طبیعتی را نیز که انسان را زاده است مد نظر داشته باشد و از زن و مرد بتوانند در اش به آزادی و آزادگی، زندگی ای مرفه و عادلانه را از سر گذرانند و جهان و هستی را آباد کنند.

عزیزانم،

این البته چیزی ست که در آینده ای نزدیک در انتظار ما ست، اما اینک بیائید به راستی ببینیم که چه روی داده است؟ پاسخ بسیار ساده است: ملتی ستم کشیده و جوانانی جان به لب رسیده که به زور

می خواهند آن ها را با قوانینی ضد انسانی و متعلق به قرن ها پیش اداره کنند، عکس کسی را به آتش کشیده اند که ایران شان را آتش زده است. ملت عکس کسی را پاره کرده است، که تمدن ایرانزمین را پاره کرده است؛ آیا به راستی این مدنی ترین و نمادین ترین اعتراض قابل فهم نیست؟ مسلم است که ذره ای انسانیت و شرف برای فهم و پذیرش این واکنش و فریاد برآمده از اعماق بسنده است؛ آنچه که در برابر ما دارد روی می دهد خیلی روشن است: ملتی بزرگ با فرهنگی هفت هزار ساله به بلندای قامت اش برخاسته است، سرش را از پنجرهٔ زمان بیرون آورده است و با صدایی رسا دارد می گوید: من نه بُت، که آزادی می خواهم! بُت پرستان دیو منش را اما، که محبوب ترین قربانی شان از همان روز نخست، همانا آزادی بوده است و شرافت، سر شنیدن نیست؛

ایرانیان،

شکی نیست، ما با یک نظام جادو پیشه و فتنه گر روبروئیم که امروز هر دو جناح اش را بیم مرگ و فروپاشی دربرگرفته است. از این روست که هر دو بال نظام نیز می خواهند آتش زدن عکس خمینی را دستاویزی کنند برای خاموش کردن صدای آزادی خواهی ما و جلوگیری از درهم شکسته شدن نظام شان؛ هم میهنانم، این ها دروغ گویان اند که امروز مدعی آزادی خواهی شده اند و برای به آتش کشیده شدن یک عکس ماتم گرفته اند، این ها دروغ گویان اند، چرا که خود نه با سوزاندن عکس، بلکه با سوزاندن انسان های زنده راه خود را به سوی قدرت باز کرده اند؛ آری، اینان همانانی اند که بیش از ۴۰۰ ایرانی بی گناه را در سینما رکس آبادان در آتش سوزاندند تا تنور انقلاب شان را داغ تر کنند!

نه، ما فراموش نمی کنیم که خمینی کسی ست که از همان روز نخست به قدرت رسیدن اش در پشت بام مدرسهٔ علوی دست به کشتار گروهی ارتشیان دلاور ایرانزمین زد و آدم کشی را تا سطح یک فضیلت بالا برد و برای جانشینان و شاگردان گوناگون اش نیز به ارث گذاشت؛ خمینی کسی ست که همهٔ آن مراجع تقلیدی را که نمی خواستند پای دین به درون حکومت کشیده شود و مخالف او و نظریهٔ ولایت فقیه اش بودند، به محض قدرت یافتن یا خانه نشین کرد و یا دستور خلع لباس شان را صادر نمود؛ آیا به راستی بهتر نبود که به جای وارد شدن به عرصهٔ سیاست، شیوهٔ دیگری را برمی گزیدند؟ و آیا امروز بهتر نیست که از تاریخ درس گرفته و تن به خواست ملی مردم دهند و به جای پایفشاری بر بی راههٔ خمینی، دین را به عرصهٔ خصوصی بازگردانند و کار سیاست را به سیاست ورزان وانهند؟ آیا واقعا گوش شنوایی هست؟

دانشجویان عزیزم،

رستاخیز تمدنی و جنبش آزادی خواهی ما به یک نقطهٔ بسیار حساس و سرنوشت ساز رسیده است؛ از این رو، امروز باید همگی هشیار باشیم و اجازه ندهیم که رژیم، که زیر فشار دوگانهٔ داخلی و خارجی به شدت بی رمق و ناتوان شده است و در آستانهٔ فروپاشی کامل است، از تنگنای مرگ آوری که در آن گیر کرده است خود را برهاند؛ امری که مسلما با همت و همدلی همهٔ ما روی نخواهد داد و ما به زودی خواهیم دید که همهٔ نیروهای ارتشی و سپاهی ایران پرست، در یک اتحاد ملی به ملت آزادهٔ ایران خواهند پیوست و ما به اشتراک ایران خود را پس خواهیم گرفت.

هم میهنانم،

بیائید در این روزهای سرنوشت ساز هستی مان، بیائید در این پیچ بزرگ تاریخی که در آن ایستاده ایم و هر اندیشه و گویش و گنش مان می تواند نه تنها زندگی شخصی ما، بلکه هستی نوادگان و نسل های بی شمار آینده مان را نیز دگرگون کند، تا جایی که در توان داریم و قوه خردمان اجازه می دهد، در راه راستی و راستان بکوشیم و از دروغ و دروغ منشان دوری جوئیم؛ آری، بیائید تا همگی با هم، همراه با نیاکان مان و ملهم از آنان، از خداوند جان و خرد بخواهیم که ایران عزیز ما را، نه تنها امروز، بلکه همیشه، از دشمن، دروغ، و خشکسالی معنوی و مادی دور بدارد.

خداوند نگهدار ایران باد

رضا پهلوی